

از چه زمانی افکار کلیسا در میان مسلمانان آشکار شد؟

البته ما در این مقاله از نمودهای بحث میکنیم که حوادث صدر اسلام (عصر بعد از رحلت نبی اکرم تقریباً تا انقضاء قرن سوم هجری) از خود بروز داده است و بدنبال خود حوادثی مشابه - دیگر مانند حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته آورده ، روز بروز نیز وسیعتر و عمیقتر شده است .
و اما اینکه مسببین اولی این حوادث نظر اصلاحی داشته‌اند یا نظر تخریبی و آیا اشخاصی نیکوکار بوده‌اند یا تبه‌کار ؟ هدف این بحث نمی‌باشد لکن ما فعلاً در اوضاع خاصی قرار گرفته‌ایم و برای بررسی حقیقی این اوضاع ، ناگزیریم که بتجزیه و تحلیل پرداخته ، ریشه - های اولی آنها را بدست آوریم و درین خصوص ناچاریم به فرازهای اولیه تاریخ اسلام مراجعه نموده بامید اینکه به گذشته خود دسترسی پیدا کنیم بکنجکاوای پردازیم و البته کسی که براستی و بطور جدی میخواهد مطلبی را در یاد بنیاید (وهم نمی‌تواند) واقعیاتی را که درک میکنند پرده پوشی کند یا آنچه را که میفهمد در فهم خودش وارونه جای دهد .

توضیح :

و باز در توضیح همین مطلب میگوئیم : ما اکنون از حیث اختلال نظم زندگی معنوی و انحطاط اخلاقی و هرج و مرج روحیات انسانی ، با غربی‌ها در وضع مشابهی قرار گرفته‌ایم ، اگر چه بقول مصاحب محترم آقای «پروفسور گر بن» هنوز مانند غربیها مزه تجدد را نچشیده‌ایم و هنوز هم رمقی داریم و این سیل بنیان کن ، بنحوی که منویات مغرب زمین را در زیر گرفته در معنویات ما خرابی بیارنیاورده است .

آری ما با غربیها در باختن زندگی معنوی و انحطاط اخلاقی در وضع مشابهی قرار گرفته‌ایم ولی نمی‌شود انکار کرد که این وضع ناگوار را مانند غربیها با بشکار خود بوجود

نیاورده ایم بلکه روزی که تمدن غربی با قیافه دلفریب و تمام آرایش و پیرایش خود ، بسراغ مشتریهای شرقی خود و بالاخص بسراغ ماسلمانها آمد و اول بمنوان يك مهمان عزیز و پس از آن بمنوان يك صاحب منزل مقتدر و توانا ، در میان جامعه ما جایگزین گردید با تبلیغات مؤثر و نافذ خود این مسئله را درست در مغز ما جای داد که :

ما شعور و اراده لازم انسانی را نداریم و نتیجتاً باید شعور و اراده خود را که هیچ بدرد زندگی نمی خورد کنار انداخته راهی را راه شناسیم که اروپائیها برای ما راه تشخیص میدهند و کاری را انجام دهیم که آنها برای ما اراده میکنند ، باید همه خصائص خود را ترك گفته قولاً و فعلاً و ظاهراً و باطناً فرنگی مآب باشیم !

پیرو همین تلقین و اعتقاد ، وقتی که در زندگی ملال بار کهنه خود ، تجدید نظر میکردیم بی اینکه با نیروی خرد میان نفع و ضرر تمیز داده ، نوشدارو را از زهر جدا کنیم چون « استقلال فکری » را در نخستین مرحله از دست داده بودیم فقط و فقط از راه تقلید کور کورانه ، اوضاع حیاتی خود را با اوضاع حیاتی غربیها تطبیق دادیم و در نتیجه هر وضع غربی که مشتمل بر ماده فساد بود در جامعه ما فساد بر فساد افزود و هر وضعی هم که جنبه صلاح و اصلاح در برداشت چون ما رشد و نمو لازم را برای پذیرفتن آن نداشته و آماده نبودیم موجب فساد و تباهی حال ما شد و نتیجه خوبی از آن نگرفتیم .

آری از این وضع ناگوار در جامعه اسلامی ما ، آنچه مشابه اوضاع ناگوار غرب است از غرب گرفته ایم و تنها از راه تقلید گرفته ایم و همه این وضع ناگوار مستقیماً زائیده وضع و روش چند قرن گذشته ما نیست .

ولی در عین حال اگر زمینه سابق ما زمینه تباه و پست و مرده ای نبود هرگز این فساد و تباهی را با این آسانی نمی پذیرفتیم و از بهترین سرمایه هستی خود (زندگی معنوی و فضائل اخلاقی) دفاع کرده عکس العمل بر ازنده ای نشان میدادیم و هرگز مغز متفکر ما (اگر از دست نداده بودیم) مغلوب منطق غلط تقلید بیچون و چرانی نمی شد !

* * *

بهر حال ما ناچاریم برای درک ریشه اصلی وضع حاضر اسفناك خود و پیدا کردن عامل یا عوامل اولیه آن بیک سیر قهقری دست زده با بررسی جریان حوادث گذشته و ملاحظه روش عمومی جامعه اسلامی در قرنهای سابق ، رو بقرنهای اولیه اسلام پیش روییم تا بجائی برسیم که صلاحیت علیت و منشأیت وضع فاسد کنونی را داشته باشد .

در نخستین گامهایی که درین سیر بر میداریم این حقیقت را درک میکنیم که وضع عمومی

عالم اسلام ، تقریباً دو اوزده قرن تمام (یعنی از سال شصت هجری تا صدسال پیش تقریباً کم تمدن اروپائی کم کم بممالک اسلامی راه باز میکرد) وضع مشابه ، و در خمود روحی و انحطاط اخلاقی حالت یکنواختی داشته است اگر چه در داخل خود ، گاه گاهی بحسب گردش تاریخ يك نوسانهای بوجود میآورد و ولی همیشه در حال انحطاط بوده و مشابتهتی با وضع مشعشع زمان حیات نبی اکرم نداشته است .

ازین روی ابزار و وسائل بحث و کنجکاوی را باید بصدر اسلام که عصر حکومت وفرمانروائی صحابه است کشیده و از آن عصر ، گذشته خود را جستجو نمائیم .

البته چنانکه تذکر داده شد مایبوسته درین بحث ، هدف خود را تعقیب نموده کاری با شخصیت دینی رجال صدر اسلام نداریم و هم بیوگرافی بزرگان صحابه را نمی نویسیم ولی از ذکر يك سلسله جریانهای تاریخی برای روشن نمودن بحث ، گزیری نداریم اکنون با آغاز سخن و اول بحث بره میگردیم .

تعمق در وضعیتی که اسلام بعد از رحلت نبی اکرم داشت يك وضعی را که کاملاً مشابهاه و قرین وضع روحانیت مسیحی و کلیسای نرومندان میباشد بما نشان میدهد و در میان صحابه همان آثار و علائم مشاهده می شود که در روزهای نخستین ظهور کلیسا ، در روحانیت مسیحی مشاهده میشود .

درست است که عقیده حلول الوهیت که کلیسا در حق حضرت مسیح علیه السلام رواج داد رجال اسلام در صدر اول در حق حضرت محمد (ص) اظهار نداشتند جز در یکی دو مورد (جنگ احد و روز رحلت) که بعضیها شمیر کشیده و فریاد زدند: «محمد نمرده است و نخواهد مرد!» ولی نظر باینکه شرائط ، مساعد نبود و هم قرآن شریف با صریحترین بیانی ریشه این توهم رازده و تصریح کرده بود که پیغمبر اکرم (ص) نیز بشری است هانند سایر افراد بشر و در زندگی و مرگ همانند دیگران است این زمزمه باسانی خوابید و اثری در جامعه اسلامی از خود بر نداد .

ولی وضعی مشابه وضع کلیسای بعد از مسیح ، که در یادداشتهای گذشته «حلول الوهیت در کلیسا» نامیده شده است و معنی حکومت علی الاطلاق و فرمانروائی بی قید و شرط رامی دهد و کلیسار ا بردین و دنیای مردم تسلط می بخشد (دیکتاتوری بتمام معنی!) در عالم اسلام نیز در نخستین روزهای پس از رحلت نبی اکرم (ص) ابتداء آورده و کرسی خلافت و پس از آن در جمعیت صحابه ظهور کرد .

این مسئله با اظهار بسیار ساده و بسیط و نسبة مفهوم و معقولی شروع شد ، و آن این بود

که کرسی خلافت در همان آغاز نصب خود برای اعلام برنامه عمومی کارهای خود به مردم اظهار داشت که «نبی اکرم در اتخاذ تصمیمات و اداره امور عامه با وحی مؤید و مستظهر بود ولی ما اکنون که وحی آسمانی با رحلت نبی اکرم قطع شده ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازمه با جتهاد و صوابدید فکری خود عمل کنیم».

و نیز اظهار داشت که «ما نیز مانند شما گاهی نظر صائب داریم و گاهی راه خطایی پیمائیم اگر در امری اشتباه کردیم تذکر داده اشتباه ما را اصلاح کنید» البته این سخن ظاهر بسیار ساده و طبیعی داشت و مردم نیز در آن روز همان معنی ظاهری ساده اش را تلقی کرده طبعاً سپاس . گزار شدند ولی مشاهده حوادث بعدی و اطلاع از یک رشته جریانات ، ما را در معنای این سخن بتردید انداخته بتعمق بیشتری و امیدارد .

راستی معنای این جمله که : «رسول خدا در کارهایش با وحی مؤید بود ولی ما که وحی نداریم با جتهاد عمل خواهیم کرد» چیست ؟ و اموری که رسول خدا در آنها تنها با وحی تکیه زده و نظر خود را در آن دخالت نمیداد و میبایست خلیفه وقت در آنها با جتهاد عمل کند کدام است ؟

آیا مراد خلفاء وقت ، از امور مذکور همان احکام آسمانی است که بنص قرآن کریم هرگز قابل تغییر و تبدیل نیست ؟ (۱) یا اجراء آنها است که بنص قرآن ، کمترین مسامحه بر نمیدارد ؟ (۲)

و یا مراد ، احکام قضائی رسول خدا است که در موارد دعاوی و مخاصمات صادره میکرد ؟ و پرواضح است که در این موارد ، نظر و رأی رسول خدا (ص) بنص قرآن کریم برای مردم سندی بود و بظاهر قضاوت میکرد و هرگز ارتباطی با وحی نداشت و یا مراد ، احکام و فرمانهای بود که رسول خدا (ص) در امور عامه در جنگ و صلح پس از شوری بایاران خود صادر میکرد ؟ و بدیهی است که اینگونه کارها نیز منوط به مشاوره و اخذ تصمیم آن حضرت بود و ربطی به وحی نداشت .

(۱) «وانه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» سوره حم سجده (آیه ۴۲)
این قرآن کتابی است گرامی که باطل از پیش و از پس ، بان راهی ندارد ؟ و آیات دیگری باین مطلب دلالت دارد و اختیار در این موضوع با اندازه ای زیاد است که قابل تردید نیست .

(۲) «ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون» سوره مائده (آیه ۴۷) : و اشخاصیکه حکم نکنند بقریبی که خدا نازل کرده آنها فاسقند و بموجب آیه دیگری ظالمند و بموجب آیه دیگری کافرنند و آیات بسیار دیگری نیز در قرآن کریم باین مطلب دلالت دارد .

و یا مراد این بود که رسول خدامتن احکام و قوانین فقه اسلامی را مستقیماً و بی اینکه اعمال نظر کند از وحی فرامیگرفت و ما بواسطه اعمال اجتهاد از کتاب و سنت، استنباط خواهیم کرد؟ البته درست است که رسول خدا احکام آسمانی را از راه وحی نائل میشد و دیگران از راه اجتهاد باید بدست آورند ولی این معنی اختصاص بمقام خلافت نداشت و هر کس از این امت قوه استنباط داشته باشد احکام فقه را با اجتهاد خود باید بدست آورد علاوه بر آن، این مطلب هیچ خلی بیرون نامۀ عملی و وظیفه مقام خلافت نداشت!

* * *

آری تا اندازه ای، مراد مقام خلافت ازین سخن پیچیده بود ولی جریان حوادث، معنای این سخن را روشن کرد و معلوم شد که مقام خلافت میخواست این معنی را بمردم اعلام کند که در همه جا و همه چیز حتی در مرحله اجراء احکام آسمانی و قوانین دینی اعمال نظر و اجتهاد خواهد کرد و در سیرت خود پیوسته صلاح امت را منظور داشته احکام جاریه را بصلاح وقت تطبیق خواهد نمود و بالاخره با رهبری مصلحت، هدایت خواهد شد.

بنا بر این، معنی این سخن این خواهد بود که: «این احکام و قوانین دینی برای احراز و حفظ مصلحت شما میباشد پس پیوسته احکام تابع مصلحت وقت میباشد، نهایت اینکه در زمان رسول خدا (ص) تشخیص مصلحت و وقت بدست وحی بود ولی پس از رحلت رسول خدا که وحی از ماقطع شده است تشخیص مصالح را بدست اجتهاد سپرده با نظر استنباطی صلاح را از فساد تشخیص خواهیم داد و آنچه را مصلحت تشخیص دادیم اجرا خواهیم کرد!»

شواهد زیادی از اعمال خلیفه اول در همان زمان کمی که روی کار بود بر همین معنی دلالت داشت و پس از آنکه خلیفه دوم روی کار آمد تصرفات زیادی در احکام نموده شد که جز ملاحظه صلاح وقت آنها، بحسب نظر خلیفه محمول دیگری نداشت و در زمان خلیفه سوم دیگر مسئله آفتابی شده تغییر احکام بحسب مصلحت وقت هیچ گونه ابهامی نداشت و پس از این دوره که دوره سلطنت بنی امیه شروع شد و معاویه بجامعه اسلامی استیلا یافت این مسئله با اندازه ای روشن است که با هیچ پرده ای پرده پوشی نمیشود.

این موضوع مقام خلافت را درست هم تراز و هم دوش مقام نبوت و رسالت میگرد و بموجب آن چنانکه نبی اکرم مصدر احکام و قوانین شریعت اسلام و اداره کننده جامعه اسلامی بود خلیفه مسلمان، همان مصدریت احکام و قوانین و ولایت امور مسلمان را داشت با این تفاوت که:

نبی اکرم تنها در اداره امور مسلمان اختیاراتی داشت که طبق مصلحت، هر گونه تصمیم مقتضی بگیرد اما در متن احکام و قوانین خدائی حق کمترین دخل و تصرف نداشت ولی مقام خلافت هم در متن احکام و شرائع اسلام و هم در اداره امور مسلمان اختیارات تامه و نظری آزاد داشت که با در نظر گرفتن صلاح جامعه اسلامی میتوانست هر تصرف لازم را بکند!